

# مکتوبی از احمد غزالی

معمونی است از تن و جان. تن او از آب و گل است و جان او از عالم پاک. تن و جان را هر یک قوتی است که زندگانی آنها بسته بدان است. قوت تن آب و نان است و قوت جان ذکر حق. اما آنچه آدمی از خود می‌داند آب و گلی است که حتی ابلیس نیز بر آن عیب گرفت. خلق اذل و جان آدم که برهان ربوبیت و امانت‌دار معرفت و محبت حق است بی‌خبراند. فراموش کرده‌اند که خاصیت ایشان طلب خدای تعالی و یافت اوست. راه را گم کرده‌اند و حتی از این گمراهی نیز غافل‌اند. نجات آدمی فقط از طریق ذکر خدای تعالی ممکن است.

غزالی در اینجا از تمثیل مرغان استفاده کرده می‌گوید مرغ جان از آشپان خود دور افتاده و در عربت دنیا بی‌پروبال مانده است و تنها از پر تو ذکر حق است که پروبال او می‌روید. خواجه در این نامه به مرید خود توصیه می‌کند که مدام مشغول ذکر باشد و یا لا اقل در شبان روزی یک ساعت بسدان مبادرت ورزد. سرانجام من غیر مستقیم بدو دستور می‌دهد که دو ذکر خاص را هر روز تکرار کند، و این نکته خود مبین جنبه عملی طریقت غزالی است.

این نامه بدون شك از احمد غزالی است. نثر نویسنده خود گواه این مدعی است. علاوه بر این، خواجه موضوعی را که در نامه بلندتر خود با نام عینیه به تفصیل بیان کرده در اینجا نیز بازگو نموده است، و نیز مشابهت‌های

یکی از انگیزه‌های اصلی که عارفان و مشایخ بزرگ صوفیه را به نوشتن کتابها و رساله‌ها و ادارمی ساخت تقاضای مریدان و دوستان از ایشان بود. مجدالدین احمد غزالی عارف و واعظ قرن پنجم و ششم هجری نیز بیشتر آثاری را که از خود بجای گذاشته است به همین سبب تصنیف کرده، چنانکه کتاب معروف خود **سوانح** را درمعانی عشق از برای عزیزترین دوستان خود و **بوارق الامناع** را درسماع بنا به تقاضای یکی از صالحان نوشته است. گاهی نیز غزالی درخواست متقاضیان را بسا نوشتن نامه‌ای به ایشان اجابت می‌کرد، و از جمله آنها مکتوبی است که گویند غزالی به مرید خود عین‌القضاة همدانی نوشته و لذا به رساله عینیه معروف شده است. عینیه تنها نامه‌ایست که تاکنون از خواجه احمد به چاپ رسیده است. خصوصیت بارز این نامه این است که غزالی در آن به بیان عرفان نظری نمی‌پردازد بلکه به عنوان یک واعظ و شیخ مرید خود را که ظاهراً مبتدی است موعظه می‌کند و درصدد برمی‌آید تا او را از خواب بیدار کند. و اینک نامه دیگری از او معرفی و عرضه می‌گردد که تاکنون شناخته نبوده است.

این نامه یا رساله نیز مانند رساله عینیه موعظه‌ایست که غزالی ظاهراً به یکی از مریدان خود که هویت او بر ما معلوم نیست نوشته است. نیکوترین موعظه یادآوردن مرگ و کوتاهی مهلتی است که آدمی در این دنیا دارد. انسان

از این نامه با مطالبی که در سوانح و رساله الطیر (داستان مرغان) آمده نشان می‌دهد که نویسنده همه آنها یکی است. اما در این اثر بر خلاف سایر آثار خواجه احمد که در آنها نظم و نثر بهم آمیخته حتی یک بیت هم نیامده است، گرچه این امر می‌تواند معلول نواقص نسخه خطی باشد.

متن حاضر از روی یک نسخه خطی که در صفحات ۲-۱۶۱ از مجموعه‌یی که تحت شماره ۱۰۳۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است تهیه گردیده. مشخصات این نسخه در

فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران (جلد ۳، بخش ۱، تهران، ۱۳۲۲، صفحات ۸-۴۱۷) آمده است. این مجموعه به خط نستعلیق شهاب‌الدین الحسینی در تاریخ ۱۱۰۴ هجری استنساخ گردیده است. پیش از آغاز نامه، کاتب می‌نویسد: «این وصیتی است که خواجه احمد بن محمد بن محمد الفزالی یکی از دوستان خود را خاصه فرموده است، اگر چه فایده او عام است.»

### بسم الله الرحمن الرحيم

(۱) الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين<sup>۱</sup>، «ولا عدوان الا على الظالمين»<sup>۲</sup>. و صلواته على نبيه محمد وآله الاكرمين. «وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين»<sup>۳</sup>.

و بعد، خلق را از برای بندگی آورده اند نه برای دنیا پرستی. فرمان نیست که جز بیندگی مشغول باشند. اگر رخصتی بود يك لحظه به کاری دیگر مشغول بودن، آن بقدر حاجت و ضرورت بود؛ پیشه نشاید گرفتن. رخصتی که خانی خود را از مفتی هوی ستاند دیگر است، رخصتی که دین مبین دهد دیگر.

خلق در آنچه می‌باید راه نمی‌برند. راه بخدای تعالی می‌باید رفت، و تا نروی نرسی. و اگر نرسی الی الابد حسرت بر حسرت بود. «فمن شاء اتخذ الی ربه سبيلا»<sup>۴</sup> آدم صفتی -صلی الله علیه- راه به هزار سال رفت. ترا بدین عمر کوتاه می‌باید رفت، و تو چنین غافل و به اغیار مشغول.

(۲) ای عزیز من، بجان و دل شنو و از فرق تا قدم همه سمع گرد که بس عزیز سخنی است؛ نصیب تو از قسمت ازل این قدر عمر است؛ زیاده نخواهد شد. و چون فراگذرد رجعتی نتواند بود. اکنون تو مخیری، به هر چه خواهی صرف کن که حق است براو، که بی واسطه این سوال نکنند که: «عمرک فیم افنیت؟»<sup>۵</sup> در خبر است که رسول -صلی الله علیه و آله- فرمودند: «لا بد للعاقل من اربع ساعات: ساعة يناجي بهاربه، وساعة يحاسب فيها نفسه، وساعة يدبر فيها معيشته، وساعة يتمتع في غير محرم.»

۱- الاعراف (۷)، ۱۲۸؛ القصص (۲۸)، ۸۳.

۲- البقره (۲)، ۱۹۳.

۳- البينه (۹۸)، ۵.

۴- المزمل (۷۳)، ۱۹؛ الدهر (۷۶)، ۲۹.

۵- رجوع کنید به سنن الترمذی، کتاب صفة القيامة، باب ۱.

(۳) ای عزیزمن، چنانکه در درون آدمی چیزی است که زنده به نان و آب بود، چیزی است که زنده به ذکر خدای تعالی بود، اوست می دریا بد. «انتم الفقراء الى الله»<sup>۶</sup> و همین حقیقت بود که به داود - علی نبینا وعلیه السلام - گفت: «انا بذك اللالزم فالزم بذك»، چاره بیچارگی تو منم. ترا از هر چیزی گزیراست الا از من.<sup>۷</sup>

(۴) ای عزیزمن، مرگ چون بیاید ترا با خود هیچ چیزی نیاورد و به تو هیچ چیز ندهد. از تو خواهد و از تو ستاند. هر جان که در روزگار دراز به جمال ذکر منور شده باشد و از آفات علایق مخلص شده بود، چون طبل باز «ارجعی»<sup>۸</sup> فرو کوبند و بدست ملك الموت در قفس برکشند، او مرغ شاه است؛ پروبال بزند و به افق غیب فرود شود و خلاص از زندان و قفس غنیمت شمرد. اما هر جان که او اسیر شهوات و بسته آمال و امانی و بنده حب الدنیا بود، او خرننگ است نه مرغ پرواز. و بدانکه چهار دیوار اسطبل برهیمه افتد، او نه مرغ شود و نه پریا بد.

(۵) ای عزیزمن، این مرغ جان عجب مرغی است. او را بی برآورده اند. پروبال درد نام ذکر و حضور خواهد یافت. چون به قوادم و خوافی<sup>۹</sup> مستظهر گشت به قفس متبرم شود و خلاص را مفتوم شمرد، چنانکه در خبر است: «الموت غنیمة لكل مؤمن».

(۶) ای عزیزمن، پندار که همه جهان آن تست و هر که در وجود است ترا سجود می کنند و هزار سال عمرت بود. آنگه چه و آخر چه؟ نوح - علی نبینا و علیه السلام - هزار سال کم پنجاه سال خلق را دعوت کرد. چندین هزار سال است تا بمرد و در زیر خاک شد. سید الاولین والاخر بن محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله - قرآن قدم<sup>۱۰</sup> و ازو می گوید: «افان مت فهم الخالدون؟»

۶- فاطر (۳۵)، ۱۵.

۷- مقایسه کنید با عبارات ذیل در کیمیای سعادت:

... هر کسی که کسی را دوست دارد ذکر وی بسیار کند، و اگر ذکر وی بسیار تر کند، وی را دوستدار تر شود. و برای این بود که وحی آمد به داود (ع)، «انا بذك اللالزم فالزم بذك». یعنی چاره تو منم و سر و کار تو با من است. يك ساعت از ذکر من غافل مباش.

(کیمیای سعادت، ابوحامد محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم،

جلد ۱، تهران ۱۳۵۴، ص ۶-۶۵)

۸- اشاره است به آیات ۲۷ و ۲۸ از سوره الفجر (۸۹)، «يا ايها النفس المطمئنة، ارجعی الى ربك راضية مرضية».

۹- قوادم و خوافی = پرهای درشت درین

۱۰- کذا در نسخه.

كل نفس ذائقة الموت.»<sup>۱۱</sup> اگر آن سری که «لمعرك»<sup>۱۲</sup> تاج اوست در زیر خاک کشیم، دیگری را بر روی زمین چون بگذاریم؟ «سبحان من تمزب بالقدره وقهر العباد بالموت» حق است. چون مرگ لا بد است، استعداد ضروری بود.

(۷) ای عزیز من، رسول-صلی الله علیه وآله- گفته است: «ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضاً بما يصنع»<sup>۱۳</sup> استاد ابوعلی دقاق<sup>۱۴</sup> -رضی الله عنه- گفته است: چون طالب علم را پرگسترند طالب معلوم را چون خدمت کنند. خاصیت آدمی طلب خدای است و یافت او، دیگر هیچ چیز خاصیت او نیست. فطرة الله این است. احیاء الموتی معجزه عیسی است بر کافران، و عصای موسی معجزه اوست بر بنی اسرائیل، و انشقاق القمر معجزه محمد است-علیه السلام- بر کافران. اما آدمی معجزو برهان ربوبیت است بر ملاعلی، زیرا که چون این ندا در داد که «انی جاعل فی الارض خلیفة»<sup>۱۵</sup>، ایشان گفتند: «أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء؟»<sup>۱۶</sup> پس کنایه ربوبیت از کمال عنایت که در حق [او] بود این بود که «انی أعلم ما لاتعلمون»<sup>۱۷</sup> پس آدم غریب آورده عنایت بود بر علم اسرافیل و میکائیل.

(۸) ای عزیز من، آنچه خلق از آدم می دانند ابلیس خود پوستین در بر آن کرد<sup>۱۸</sup>: «وخلقته من طین»<sup>۱۹</sup>. اذ دل آدمی که خیر دارد و از جانش که خیر دارد؟ امانت خود غیب غیب است. اما این متاع البیت است، مرد راه مجاهده و سلوک بتو نمایند که این همه در کلان غیره (۹) اند، جمال به هر کس نمایند. و تا از آفاق و از نپردازد به این نرسد. «ستریم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم»<sup>۲۰</sup> اول عنایت ربوبیت جلال اشراق را در این برده که: «واشرف الارض بنور ربها» به دیده آن گدا فرستد تا در آن تابش دیده بیاورد که «المؤمن ینظر [بنور] الله»<sup>۲۱</sup>. پس عین بمن<sup>۲۲</sup>

۱۱- الانبیاء (۲۱)، ۳۵۳۴.

۱۲- آیه ۷۲ از سوره الحجر (۱۵) که خدای تعالی در آن به محمد (ص) خطاب می کند و به جان او سوگند می خورد. رجوع کنید به توضیحات دکتر علی فاضل در روضه المذنبین و جنة المشتاقین، احمد جام، تهران، ۱۳۵۵، صص ۶-۲۹۴.

۱۳- این حدیث را ابوداود و الترمذی هر دو نقل کرده اند و مأخذ غزالی در اینجا احتمالاً رساله قشیری (باب سوم) است. رجوع کنید به الرسالة القشیریة، تألیف ابوالقاسم قشیری، با تصحیح عبدالحلیم محمود و محمود بن الشریف، الجزء الاول، قاهره، ۱۹۷۴، ص ۲۸۹.

۱۴- ابوعلی دقاق نیشابوری استاد ابوالقاسم قشیری بود که در زمان حیات غزالی در ۴۶۰ هجری وفات یافت.

۱۵- البقره (۲)، ۳۰.

۱۸- پوستین کردن = کنایه از بدگوئی کردن و عیب نمودن باشد (برهان قاطع).

۱۹- الاعراف (۷)، ۱۱۲، ص (۳۸)، ۷۶.

۲۰- فصلت (۴۱)، ۵۳.

۲۱- در احیاء علوم الدین (تصنیف ابوحامد محمد غزالی، بیروت، ج ۳، ص ۲۴) دو روایت در این باره نقل شده است؛ - «کان ابوالدرداء یقول، المؤمن من ینظر بنور الله من وراء ستر الیق» و «قال رسول الله (ص)، اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله تعالی».

۲۲- عین بمن، کذا در نسخه؛ شاید در اصل «عین عین» بوده است.

مشاطه و آریات بر او عرض کردن گیرد. و آیات در عالم فضل ارائه بود نه در عالم عدل رؤیت. و این سری بزرگ است.

چون از آفاق و اپردازد «وفی انفسهم» متاع البیت بر او عرض کند. در مبادی آن عرض اگر «کل لسانه»<sup>۲۳</sup> میزبانی نکند، هم «انا الحق» گوید و «سبحانی»،<sup>۲۴</sup> زیرا که آن انوار غیب است و نه از جنس آن متاع است که او دیده است.

(۹) ای عزیز من، دریغی بود که روزگار عزیز در سرکاری کنی که آن بنماند و چنین عجایی که ترا نهاده اند از توفوت شود. «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین». <sup>۲۵</sup> اگر آنچه برای دوستان نهاده اند بر تو بیان شود هرگز فراغت نان و آب نیایی.

ای جوانمرد، نزلی که «یحبه و یحبونه»<sup>۲۶</sup> را افکنده است درازل آزال کم از مراقبه ابد نبود تا استیفا بکمال بود. کس از عزت وقت بر سر نیست، به غیری چون مشغول توان بود؟<sup>۲۷</sup> هر درونی که از خطر کار خبری ندارد بیم آن بود که آن نه درون آدمی است که: «الحزم سوء الظن»<sup>۲۸</sup> آن ایمان و یقین هر جا که بود خود کار خود کند. اما خلق را از ایمان خبری نیست. شنیده اند، ندیده اند و نجشیده اند.

اما مجرد تجویز و احتمال و امکان کفایت بود عاقل را تاراه احتیاط رود. اما آن قدر خود هم نیست این خلق را، چنانکه آنچه می باید گم کرده اند. گم کردن را هم گم کرده اند. تا آن همه و از یا بند کلاهست. «نساء الله فنیسهم»<sup>۲۹</sup>.

(۱۰) ای عزیز من، به دوام ذکر مشغول باش، که همه سعادت آنها آنجا یافته اند انبیا و اولیا.

۲۳- اشاره است به احادیث ذیل، «من اتقى الله كل لسانه و لم يشف غيظه» (فیض القدير، شرح الجامع الصغير، بيروت، ۱۹۷۲، ج ۶، ص ۲۷) و «من عرف الله كل لسانه» (رجوع شود به احادیث مثنوی، تدوین بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۴۸، ص ۶۷).

۲۴- «انا الحق» گفته مشهور حلاج است و «سبحانی ما اعظم شأنی» گفته بایزید بسطامی.

۲۵- السجده (۳۲)، ۱۷.

۲۶- المائده (۵)، ۵۴.

۲۷- مقایسه کنید این فقره را با فصل ۸ از کتاب سوانح:

خاصیت آدمی این نه بس است که محبوبیش پیش از محبی بود؛ این اندک منقبتی بود؛ «یحبه» چندان نزل افکنده بود آن گدا را پیش از آمدن او که الی ابد الابد انوش می کند، هنوز باقی بود.

جوانمردا، نزلی که در ازل افکنند جز در ابد چون استیفا توان کرد؟ لابل نزلی که قدم در ازل افکنند حدثان در ابد چون استیفا توان کرد؟ «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین». جوانمردا، ازل اینجا رسید، ابد بنهایت نتواند رسید. نزل هرگز تمام استیفا نیفتد. اگر بر وقت خویش بینا گردی بدانی که قاب قوسین ازل و ابد دل تست و وقت تو.

(سوانح، احمدغزالی، به تصحیح هلموت ریتز، استانبول، ۱۹۴۲)

۲۸- رجوع کنید به شرح الجامع الصغير، ج ۳، ص ۴۱۲.

۲۹- التوبه (۹)، ۶۷.

عليهم السلام - تا تو نیز گم کردن را و از یابی، پس طلب را بیایی، والسلام.  
 ابو بکر کتانی<sup>۳۰</sup> حضرت رسول را - صلی الله علیه وآله - بخواب دید. گفتا چه کنم تا  
 دلم بنمیرد. گفت: هر روز صد بار بگویی «یا حی یا قیوم، یا لا اله الا انت» تا آن روز که دلها بمیرد  
 دل تو بنمیرد. هر روز در این تقصیر مکن.<sup>۳۱</sup>  
 و معروف کرخی<sup>۳۱</sup> گفته است هر که هر روز هفت بار بگوید: «فان تولا فقل حسبی الله،  
 لا اله الا هو، علیه توکلت و هو رب العرش العظيم»<sup>۳۲</sup>، خدای تعالی او را از جمله اولیاء  
 بنویسد.

(۱۱) ای عزیز من، کم از آن نبود که در شبانروزی يك ساعت بدو مشغول باشی. اگر  
 همگی روزگار خود فرا کار ندهی، باری در صلح گشاده داشتن شرط کار است.  
 (۱۲) ایزد تعالی دل آن عزیز را مهبط انوار و منزل اسرار گرداناد و از آفات روزگار  
 و غفلات دور دارد، تا جلیه الحق بعین البقین بیند و بنهایت کار رسد، بمنه و جوده.

به تصحیح: نصر الله پورجوادی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

- ۳۰- ابو بکر محمد بن جعفر کتانی بغدادی از اصحاب جنید بود که در مکه سال ۳۲۲ یا ۳۲۸ وفات یافت.
- ۳۱- مأخذ این خبیر رساله قشیریه (باب رؤیا القوم) است، و در ترجمه رساله قشیریه (با تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۰۵) چنین نقل شده است،  
 کتانی گوید پیغامبر (ص) بخواب دیدم، گفتم چه دعا کنم تا دل من نمیرد. گفت، هر روز چهل بار بگویی، یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت.
- ۳۲- ابو محفوظ معروف بن فیروز الکرخی از جمله مشایخ بزرگ صوفیه و از پیروان علی بن موسی الرضا (ع) و استاد سری سقطی بود و سال ۲۰۰ یا ۲۰۱ وفات یافت.
- ۳۳- التوبه (۹)، ۱۲۹.